

تالیف: دکتر محمد سرور مولایی

## این که در شهنامه‌ها آورده‌اند...

یکی از بارزترین جنبه‌های حماسه ملی ایران، اشتغال آنست بر سرگذشت قهرمانان و نام آوران و پادشاهان دوران‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی و بیان کردار آنان - چنانکه طی قرون و اعصار آراسته و پیراسته شده و با آرمانهای ملتی کهنسال پیوند یافته است و به سبب دربرداشتن همین آرمانها و تجلی سخن، عقاید و آداب فرهنگی و اجتماعی، حماسه‌های ملی در دیده ملت‌هایی که وارث آن‌اند، جایگاهی بسیار فراتر و ارجمندتر از تاریخ دارد، زیرا حماسه ملی از یک سوی فقدان بسیاری از چیزها را که منابع تاریخی از دارا بودن آنها بازمانده است جبران می‌کند و از سوی دیگر حماسه ملی، برخلاف تاریخ که مؤلف معین دارد و دیدگاه مشخص، همچنانکه به دست ملت‌ها پدید می‌آید، بوسیله خود آنان تکمیل، آراسته و پیراسته می‌شود و بدینگونه به پایگاه تبلور آرمانهای یک ملت ارتقاء می‌یابد و به تقدسی فراگیر دست می‌یابد. بازگشت ملت‌ها در مواقع خطیر به حماسه‌های ملی و پیروی کردن از الگوهای آن و بازسازی آن الگوها در دوره‌های دیگر نشانه نفوذ، اعتبار و احترام حماسه ملی در عمق جان آن ملت‌هاست.

بررسی سیر بر خورد با حماسه ملی ایران و قهرمانان و افراد و اشخاص آن پیش از نظم

شاهنامه و همزمان با آن و پس از آن، از جهات گوناگون می‌تواند مورد توجه محققان ادب و فرهنگ و جامعه‌شناسی و سیاست و تاریخ و... باشد. این برخورد از دوره پیش از فردوسی و زمانه او تا دوره‌های پس از فردوسی دو گونه بوده است: برخورد عامه مردم و برخورد طبقات حاکم.

زمینه باور مردم در عمق، پیوسته جایگاه استوار پاسداری از ارزش‌های حماسه ملی بوده است، خواه شرایط حاکم و جهان‌بینی طبقه حاکمه با این باورها همسویی داشته، خواه نداشته است؛ اما برخورد طبقه حاکمه با حماسه ملی همواره با جهان‌بینی عامه مردم همسو نبوده است. بر این اساس می‌توان منحنی ادبیات عامه و ادب رسمی یا درباری را ترسیم کرد و بویژه می‌توان با سنجش این دو منحنی نتایج جالبی به دست آورد و تعیین کرد که در چه دوره‌هایی به چه دلیل یا دلالتی این دو منحنی بر یکدیگر منطبق و در چه دوره یا دوره‌هایی به چه سبب یا اسبابی سیر این دو منحنی بر محور زمان عکس یکدیگر است. هر چه از سده چهارم به این سو می‌آئیم منحنی توجه طبقات حاکم سیر نزولی دارد، علی‌الخصوص اگر ادب درباری را معیاری برای این سنجش قرار دهیم در پاره‌ای از دوره‌ها اعتبار ارزش‌های حماسه ملی و قهرمانان و افراد و اشخاص آن به درجات بسیار زیر صفر قرار می‌گیرد.

در تاریخ دوران اسلامی علی‌الخصوص از سده‌های چهارم به بعد شاهد نسب‌سازی حاکمان بوده‌ایم. ناگفته پیداست که چنین تلاش‌هایی، هدفی جز توجیه طبقه حاکمه در باور داشت مردم و همسویی با ارزش‌های ملی و تاریخی - که بیشترین جلوه آنرا در حماسه ملی می‌یابیم - نداشته است. در چنین مواردی حاکمان خواسته یا ناخواسته به ارزش‌هایی که مردم بدانها باور دارند گردن نهاده‌اند. سیر این سر فرو آوردن‌ها در ادب درباری خطی روشن دارد که به آسانی می‌توان آنرا دنبال کرد، زیرا ادیبان و شاعران در باری به حکم پیروی از جهان‌بینی و پسند حاکمان، بویژه آنجا که پای ستایش به میان کشیده می‌شود ناگزیر از مطرح کردن ارزش‌هایی اند که در باور آنان و گروه مخاطبان اعتباری تام دارند و گسترده‌ترین میدان در شعر ستایشی و ادب درباری استفاده از عناصریست که در بستر فرهنگی و اعتقادی بدانها به دیده احترام نگریسته می‌شود، به گفته جامعه‌شناسان بخشی یا مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد مانند داد و عدل و تقوی و شجاعت و

مروت و مردانگی و پهلوانی و جنگجویی و کشورداری و... در هر یک از این موارد افراد و اشخاصی در اذهان و باور مردم و سینه تاریخ و گنجینه ملی و قومی، به داشتن این ارزش‌ها و صفات شهره‌اند که شاعران و نویسندگان با بهره‌گیری از آنها کلام خویش را می‌آرایند و ممدوحان خویش را می‌ستایند. در این زمینه هیچ منبع یا مرجعی گسترده‌تری، غنا و فراگیری حماسه ملی و تاریخ را ندارد.

به‌طور کلی استفاده از این عناصر و ارزش‌ها را در ادب رسمی یا درباری فارسی در این چهار روش می‌توان گنجانید:

- ۱- تشبیه ممدوحان به افراد و اشخاص و قهرمانان و پهلوانان حماسه ملی و تاریخی.
  - ۲- مقایسه و برابر نهادن.
  - ۳- ترجیح دادن و برتر نهادن ممدوحان بر بزرگان پیشین.
  - ۴- برتری دادن چاکران و غلامان آنان بر بزرگان پیشین.
- تشبیه و همانندی معمولاً در دوره‌هایی وجود دارد که به این افراد و اشخاص به دیده احترام نگریسته می‌شود و به تعبیر بهتر در این دوره‌ها اعتبار قهرمانان، پهلوانان و بزرگان پیشین در چشم حاکمان با اعتبار آنان در باور مردم همسواست و خطوط هر دو منحنی بر یکدیگر مطابق. به سخن دیگر در چنین دوره یا دوره‌هایی، حاکمان گروه یا طبقه‌ای از همان مردم‌اند و سهم آنان در پیوند با این عناصر و پاسداری از این ارزش‌ها چون سهم دیگر طبقات همان ملت است و همچنان که در رنگ و بوی و رفتار و عادات و سنن با دیگران تفاوتی ندارند در بزرگداشت مفاخر ملی و ارزش‌های فرهنگی و تاریخی با آنان شریک‌اند و دید یگانگی دارند. ناگفته پیداست که به حکم قواعد بلاغت در تشبیه مشبه به باید قویتر از مشبه باشد. بر این اساس مرتبه قهرمانان اساطیری و پهلوانان و بزرگان پیشین فراتر از کسانی است که به آنان همانند شده‌اند و به سبب همین برتری هر گونه تشبیهی در هر یک از صفات و خصال ستایشی قومی به شمار می‌رود.

در هر یک از چهار روشی که در بالا نام بردیم اساسی‌ترین و مهمترین نکته اعتبار و ارزش این افراد و اشخاص و عناصر است حتی آنجا نیز که ممدوحان بر بزرگان پیشین برتر نهاده می‌شوند و در ظاهر عناصر اساطیری، قهرمانی و تاریخی خوار داشته به نظر می‌آیند، باز



این اعتبار به قوت خود باقی است زیرا خود همین ترجیح نهادن نیز دلیل اعتبار و ارزش آن افراد و اشخاص است زیرا در بی ارزش بودن آنها ستایشی وجود ندارد. سده چهارم هجری که در نیمه دوم آن یکی از بزرگترین آثار ادبی ما یعنی حماسه ملی ایران - شاهنامه - به همت والای حکیم ابوالقاسم فردوسی، در کمالی هر چه تمامتر لباس ماندگار شعر پوشید، از دوره های پرشگفتی تاریخ اجتماعی و ادبی ایران است. در این دوره است که نهال نورسته زبان و ادب فارسی که به اشارت عیار سیستانی از سایه غیررسمی بودن به آفتاب رسمی شدن انتقال یافت، شاخ و برگ زد و به بار نشست و با پدید آمدن شاعران و نویسندگان و آثار مکتوب هر روز بالنده تر و قویتر گشت و میوه های رنگارنگ در نظم و نثر درزمینه های گوناگون بر شاخسار آن پدید آمد و خود درختی سایه گستر گشت.

یکی از عمده ترین موضوعات که در این سده پیش روی شاعران و نویسندگان قرار داشت تاریخ و فرهنگ ایران بود چنانکه کتابهای متعدد در این زمینه بر نثر نگارش یافت و شاعران به نظم حماسه ملی ایران که پایگاهی فراتر از تاریخ داشت - دست یازیدند. این تلاش ها جز با مساعدت شرایط اجتماعی و موافقت حامیان (حاکمان) سرانجام نمی یافت. یکی از موجبات اساسی که احترام ما را نسبت به سامانیان و وزیران و امرای آنان بر می انگیزد همین توجه است و این دوره یکی از آن دوره هائیست که دید طبقه حاکم و باور مردم یگانه است و خطوط منحنی آنان موازی و مطابق یکدیگر است.

مطالعه در آثار بازمانده از شاعران این عهد - که پیش از فردوسی می زیستند - نشان می دهد که این بازیابی و تجدید تاریخ و توجه به اساطیر ملی با احترام و اعتبار بزرگان پیشین همراه بوده است به همین سبب ستایش های شاعران روزگار سامانی از حدود تشبیه و همانندی و برابر نهادن کمتر در می گذرد. با آنکه اشعار بازمانده از این دوره بسیار نیست در همان مقدار که بر جای مانده است عنصر اصلی ستایش تشبیه است که بهترین نمونه های آنرا در قصیده معروف رود کی در ستایش امیر ابو جعفر - امیر سیستان - می توان دید. در این قصیده رود کی، امیر ابو جعفر را با توجه به سیستانی بودن او به نریمان، سام و عمرو لیث تشبیه کرده است و به سبب همین انتساب به سیستان او را زنده نگهدارنده نام رستم دستان خوانده است:

سام سواری که تا ستاره بتابد اسب نبیند چو سوار به میدان

عمرو بن اللیث زنده گشت بدوباز      با حشم خویش و آن زمانه ایشان  
 رستم را نام اگر چه سخت بزرگ است      زنده بدویست نام رستم دستان  
 شایسته است یاد آوری کنیم که مناسبت سروده شدن این قصیده به وسیله رود کی که  
 شاعر دربار سامانی است، به گونه‌ای دیگر، شاهد زنده اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی در  
 این عهد است که اجازه می‌دهد در مجلس امیر آزاده سامانی از بزرگی‌های امیر ابو جعفر سخن  
 برود و از مروت و شجاعت و فضل و دانش و داد او حکایت‌ها باز گفته شود و امیر سامانی نه  
 تنها از این امر مکدر نشود بلکه به شادی امیر سیستانی جام بر گیرد و چنانکه رسم آزاد مردان  
 است جامی سر به مهر با چکامه رود کی که در بر دارنده تمام ماجرائیست که در دربار امیر  
 سامانی گذشته است به دست پیکی به سیستان فرستاده شود!!  
 در همین قصیده رود کی در یک بیت امیر ابو جعفر را بر اسفندیار برتری داده است:

ورش بدیدی سفندیار گه رزم      پیش سنانش جهان دویدی و لرزان  
 البته مناسبت این برتری دادن می‌تواند همان تشبیهاتی باشد که پیشتر ذکر کرده و  
 امیر ابو جعفر را به نریمان و سام و زنده نگهباننده نام رستم دستان دانسته بود، هر چند که  
 حاصل بیت با توجه به نحوه پیروزی رستم بر اسفندیار می‌تواند به برتری امیر ابو جعفر بر رستم  
 نیز بینجامد.

در اشعار بازمانده از دقیقی هر دو صورت تشبیه و برتری دیده می‌شود. وی در جایی  
 ممدوح خویش را به بهرام و اورمزد و در جایی به سیاوش و فریدون تشبیه می‌کند:

بهرامی هنگامی که به خشم آفتی      بر گاه اورمزد در فشانسی  
 سیاوش است پنداری میان شهرو کوی اندر      فریدون است پنداری به زیر درع و خوی اندر  
 در شواهد زیر ممدوح او، ابوالمظفر چغانی، بر تشریح علی و رستم برتری داده شده است:

تشر را د خوانمت کفر است      او چو تو کی بود به گاه عطا  
 گر او رفتی به جای حیدر گرد      به رزم شاه گردان عمرو عنتر  
 نش آهن درع بایستی نه دلدل      نه سر پایانش بایستی نه مغفر  
 ترا سیمرغ و نیر گز نباید      نه رخس جادو و زال فسونگر



این نوع ترجیح نهادن‌ها ظاهراً از روزگار دقیقی در ادب درباری شروع می‌شود و چنانکه خواهیم دید در دوره‌های بعدی تنها به خوار داشت مفاخر ملی (اساطیری، پهلوانی و تاریخی) بسنده نمی‌شود بلکه به مفاخر دینی و عقیدتی نیز می‌کشد. با توجه به برخی دیگر از ویژگی‌های شعر دقیقی، علاوه بر نمایش این تحول، باید گفت اشعار ستایشی وی به مدایح دوره بعد ماننده‌تر است تا دوره رودکی.

حکیم ابوالقاسم فردوسی که کارش سرودن کارنامه بزرگان پیشین است به هنگام ستایش محمود می‌گوید: «بدو نو شود روزگار کهن»<sup>۱</sup> و یا:

ابوالقاسم آن شهریار جهان کز وزنده شد تاج شاهنشهان<sup>۲</sup>  
و در این دو بیت او را به فریدون و نوشین روان تشبیه می‌کند:

فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد  
به داد و به بخشش گرفت این جهان سرش برتر آمد ز شاهنشهان<sup>۳</sup>

بدین عهد نوشین روان تازه شد همه کار بر دیگر اندازه شد<sup>۴</sup>  
به طور کلی در دوره اول غزنویان هم تشبیه وجود دارد و هم تفضیل، در دیوان عنصری

ترجیح بیشتر از تشبیه است و در دیوان فرخی تشبیه بیشتر از ترجیح است، نمونه‌هایی از تشبیهات فرخی این‌هاست:

محمود: در جهان‌داری به ملک و در عدو بستن به جنگ هم تسلیمان را قرینی هم فریدون را بدیل.<sup>۵</sup>

امیر یوسف: شاگرد آن شهی که بدو زنده‌ست

آنین و رسم روستم دستان آن پادشا که دارد شاه‌ی را

رسم قباد و سیرت نوش‌روان

معمود: خنجر هشت‌منی گرز هشتادمنی  
کس چنو کار نبستت جز از رستم زره<sup>۶</sup>

امیر محمد: ایا به مرتبت و قدر و جاه افریدون

ایا به منزلت و نام نیک اسکنندز<sup>۱۷</sup>

آفریننده جهان به تو داد

نیروی رستم و هوش هوشنگ<sup>۱۸</sup>

در جنگ جستن چو طوس نوذر

در دیو کشتن چو رستم سام<sup>۱۹</sup>

امیر یوسف: راست گفتمی به باد برجم بود

گر بود باد را استقام بزر

دی همی آمد از بر سلطان

آن نکو منظر نکو مخبر

راست گفتمی سفندیارستی

بر نهاده گلاه و بستنه کمر<sup>۲۰</sup>

ای عمارت را چو جمشید، ای ولایت را چو جم

ای شجاعت را چو سهراب، ای سیاست را چو سام<sup>۲۱</sup>

فرو برد به گه حمله رویم کردار

به زخم گرز گران گردن سوار به زین<sup>۲۲</sup>

جم سیر و سام رزم و دارا بزمی

رستم کرداری، فریدون کاری<sup>۲۳</sup>

و هم او امیر نصر را به حیدر، رستم و نوشروان،<sup>۲۴</sup> و حسنک وزیر را به جمشید و رستم و

اسفندیار،<sup>۲۵</sup> و عبدالرزاق میمندی را به حیدر کرار و رستم دستان تشبیه کرده است.

منوچهری دامغانی نیز ممدوحان خویش را به جم، فریدون، کیکاوس، کیخسرو،

رستم، نوشروان اسفندیار و گشتاسب مانند کرده است که دو بیت از آنها را نقل می کنم:



همان سهم او سهم اسفندیاری همان عدل او عدل نوشیروانی  
 الای رئیس نفیس معظم که گشتاسب تیری ورستم کمانی"  
 پیش از آنکه به موارد ترجیح در این دوره پردازم بایسته است به دو نکته اساسی که به  
 پس پرده این نوع ترجیح نهادن ها راه می برد اشاره کنم.

۱- چنانکه پیشتر گفته آمد روایات اساطیری و پهلوانی و تاریخی و سرگذشت  
 قهرمانان و بزرگان و نام آوران، در باور عامه سر مویی با حقیقت تفاوت ندارد و از آن نظر که  
 درین روایات عناصر بسیاری از روحیات و آرمانها و بافت های ظریف و باریک آداب و سنن  
 وجود دارد با تاریخ که غالباً فاقد این ارزش هاست و بیشتر بر ذوق و پسند طبقات حاکمه  
 استوار است تا فرهنگ و حیات مردم، تفاوت بسیار دارد؛ اما این روایات در باور طبقات حاکم  
 آنگاه که آنان به پاره ای از صفات قهرمانان و نامداران پیشین آراسته باشند بویژه که برپهنه  
 گسترده ای فرمان دهند و در کشور گشایی و نگهداری حکومت و قدرت توانا باشند، تداعی  
 همانندی میان آنان و ملک و پادشاهی و سپاه و خزانه شان با پیشینیان امری بدیهی به شمار  
 می آید؛ ولی به دلتلی ازین حدود در می گذرد که عمده ترین آن دلائل تعلق روایات کهن و  
 افراد قهرمانان آن به گذشته و تحقق و تعلق اینان در حال است، به این سبب برای اثبات برتری  
 گروه دوم (پادشاهان، امیران و وزیران و...) بر گروه اول (بزرگان و نام آوران و قهرمانان  
 پیشین) احتمال صدق و کذب اخبار گذشته پیش کشیده می شود و بدینگونه نتیجه جز اعتبار  
 زمان حاضر و برتری گروه دوم بر گروه اول نیست، و اگر این صاحبان قدرت اشارتی به این  
 موضوع کنند - که کرده اند - شاعران و دبیران و انگیزه بهره مندی بیشتر، بقیه کارها را  
 چنانکه در تصور ممدوحان نگنجد انجام می دهند، بویژه که این افراد و اشخاص کسانی باشند  
 که مجال اینگونه سخنان در ستایش آنان فراخ باشد. در اینجا به پاره ای ازین دیدگاه در شعر  
 شاعران دوره اول غزنوی و سلجوقی اشاره می شود و ازین میان نخست به دو قصیده معروف  
 عنصری و فرخی که بنیان قصیده هاشان بر چنین دیدگاهی استوار است می پردازم.

قصیده عنصری به مطلع:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر      بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر  
 دروغ زیر خبردان و راست زیر عیان      اگر دروغ چه نیکوست، راست نیکوتر... ۲۷



چنانکه می بینید عنصری در آغاز این قصیده میان خبر (اخبار گذشتگان) و عیان (محمود غزنوی) مقایسه کرده است و خبر را خالی از دروغ نه که حتی یکسره دروغ، می داند و البته عیان جز راست چیزی نیست. وی در این قصیده به عمده لشکر کشی ها و فتوحات محمود غزنوی و برافتادن حکومت و شکسته شدن لشکرها و بت ها و بتخانه ها گاه به اختصار و گاه با اندکی تفصیل اشاره کرده است و بدینگونه عیان ها را بر جای خبرها نشانده است:

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی      به شاهنامه برین بر حکایتست و سمر  
سمر دوست بود نادرست نیز بود      تو تا درست ندانی سخن مکن باور  
به چند راهه ز سیحون و از بیا و بهت      برون گذشت نه کشتیش بود و نه لنگر<sup>۲۸</sup>  
و همین عنصری در قصیده دیگر نامه گذشته (روایات کهن) را در مقابل تیغ شاه (محمود) بی مقدار می داند:

چنین بماند شمشیر خسروان آثار      چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار  
به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان      که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار<sup>۲۹</sup>  
در دیوان فرخی سیستانی نیز قصیده ایست به مطلع:  
بهار تازه دمید ای به روی رشک بهار      بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیار  
که وی نیز مانند عنصری درین قصیده یکصد و هیجده بیتی فتوحات و لشکر کشی های سلطان غزنه را بر شمرده و وصف کرده است و خود این مشابهت میان این دو قصیده نشان می دهد که دستور چنین بوده است؛ اما وی دیدگاهی را که پیش از این در قصیده عنصری دیدیم در قصیده دیگر که به مناسبت فتح سرمناسبت برآورده است چنین بیان کرده است:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر      سخن نو آرد که نوراً حلاوتیست دگر  
فسانه کهن و کارنامه بدروغ      به کار ناید رو در دروغ رنج مبر  
حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد      ز بس شنیدن گشتست خلق را از بر  
شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود      چو صبر تلخ گردد، ارچه خوش بود چو شکر  
اگر حدیث خوش دلپذیر خواهی کرد      حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر<sup>۳۰</sup>

همین فرخی در قصیده ای در ستایش مسعود غزنوی، خواننده یا شنونده شعر خود را از خواندن قصه رستم زاولی بر حذر می دارد و آن قصه را حدیثی منکر می نامد:

سلاح یلی باز کردی و بستنی  
 به سام یل و زال زر دوک و چادر  
 مخوان قصه رستم زاولی را  
 از این پس دگر، کان حدیثی است منکر<sup>۲۱</sup>  
 پیش از این در شعری که از دقیقی نقل شد دیدیم که وی ابوالمظفر چغانی را چگونه بر  
 علی و رستم برتری داد و گفت: علی در جنگ با عمرو و عنتر، درع و مغفر و ساقین آهنین  
 داشت و بر دلدل سوار بود اما اگر تو به جای او به جنگ آنان می رفتی به هیچکدام از این جنگ  
 افزارها نیاز نداشتی!! و اگر اسفندیار به جنگ تو می آمد، تو بدون توسل به زال فسونگر و  
 سیمرغ و تیر گز و رخس جادو، بر اسفندیار پیروز می شدی! عنصری و فرخی نیز از این روش  
 مقایسه و نکته گرفتن بر کارنامه پیشینیان، برای اثبات برتری ممدوحان خویش بر بزرگان  
 پیشین سود جستند. عنصری در مقایسه محمود و اسکندر گفته است:  
 گر سکندر بر گذار لشکر با جوج بر  
 کرد سد آهنین آن بود دستان آوری  
 مر گروهی را که بالاشان بدستی بیش نیست  
 تیغ هندی بس بود، سدش نباید بر سری  
 بیش از ایشان است ای شاه مر ملک ترا  
 تر کی و خوارزمی و هندی و سندی بربری  
 جمع ایشان چون دمیده موی بر پشت ستور  
 قد ایشان چون کشیده زاد سرو کشمیری  
 یک تن از بیم تو نتواند که بر خیزد ز جای  
 بر مسلمانی و بر اقصای حد کافری  
 سد تو شمیر تست اندر مبارک دست تو  
 کو سکندر؟ گو بیا تا سد مردان بنگری<sup>۲۲</sup>  
 و در مقایسه محمود با جمشید و سلیمان گفته است:  
 گویند که فرمانبر جم گشت جهان پاک  
 دبو و پری و دام و دد و خلق رمارم  
 گر بوده چنین یا جم را جاه تو بوده است  
 یا نام تو بوده است بر انگشتری جم<sup>۲۳</sup>  
 فرخی محمود را با همین استدلال بر رستم برتری داده است:  
 ای به لشکر شکنی بیشتر از صد رستم  
 ای به هشیار دلی بیشتر از صد هوشنگ  
 بیژن ار بسته تو بودی رسته نشدی  
 به حیل ساختن رستم نیوا از ارژنگ<sup>۲۴</sup>  
 و امیر یوسف را چنین ستوده است:  
 امیر یوسف گرگ افگنست و شیر کش است  
 ز گرگ و شیر به جان رسته بود رستم زال<sup>۲۵</sup>  
 و در مقایسه محمود و اسکندر گفته است:  
 گر اسکندر جنوبودی به ملک و لشکر و بازو  
 نگشتی عاصی اندر امر او دارای بن دارا<sup>۲۶</sup>

و در بیت‌های زیر اینگونه او را با فرامرز رستم مقایسه کرده است:

شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند  
بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار  
از آن سپس که گه گشتن از کمان بلند  
هزار تیر بر او بیش برده بود به کار  
نو پادشاه یکی گرگ کشتی اندر هند  
چنین دلیری نیکوتر است از آن صدبار<sup>۳۷</sup>

این مقایسه عسجدی میان محمود و اسکندر نیز بر خاسته از چنان دید گاه‌یست:

شاهها، تو از سکندر بیشی بدان جهت  
کوهر سفر که کرد به دیگر جهات کرد  
عین‌الرضای ایزد جویی تو در سفر  
باز او سفر به جستن عین‌الحیات کرد  
تو کارها به نیزه و تیرو کمان کنی  
او کارها به حیل و کلک و دوات کرد<sup>۳۸</sup>

این نوع مقایسه‌ها و برتری دادن‌ها به دیوانهای شاعران درباری محدود نمانده بلکه به متون تاریخی نیز کشیده است. ابوالفضل بیهقی، دبیر و رئیس دیوان رسائل غزنویان، در خطبه تاریخ مسعودی میان سلسله غزنوی و بزرگان و سلسله‌های پیشین مقایسه کرده است و آنان را به دلائلی بر اسکندر و اردشیر - که در نظر او بزرگترین فرمانروایان گذشته بوده‌اند - برتری داده است. زمینه جهان‌بینی بیهقی با آنچه که از عنصری و فرخی و عسجدی نقل کردیم مشابهت فراوان دارد:

بیهقی در مقایسه پادشاهان غزنوی با اسکندر می‌گوید که سلطانی اسکندر آتش وار نیرو گرفت و بر بالا شد روزی چند سخت اندک و پس خاکستر شد. و جهان‌گشایی او را به جهانگردی مانند می‌کند و در نظر او چنان است که گویی اسکندر سوگندان گران داشته است که جز با گردن نهادن پادشاهان به او راست نمی‌شده است و از این روی اسکندر را به ابر تابستانی مانند می‌کند که با بانگ و برق و صاعقه بر روی زمین بگذرد و دیر نپاید. در باره غلبه اسکندر بر دارا و فور هندی می‌گوید در هر دو مورد او را زلتی بوده است سخت زشت و بزرگ. این زلت در مورد دارا آنست که وی با تغییر قیافه و آراستن خود بر شبه رسولی به میان سپاه دارا رفت و سپاهیان دارا او را بشناختند و او گریخت، و البته دارا اوثاقات او بکشتند و کارش زیر و زیر شد. در مورد فور نیز حیل اسکندر را در جنگ تن به تن زلتی دیگر می‌داند؛ اما در باره اردشیر بابکان می‌گوید که اگر او توانست دولت شده عجم را باز آورد بدان سبب بود که خداوند عمر ملوک طوایف را به پایان آورده بود تا اردشیر توانست آن کار را به آسانی

چنین است که عنصری و فرخی و عسجدی کارنامه‌های بزرگان پیشین را خبر و دروغ و سمر می‌خوانند و کار نقد و داوری به دفترهای باستان و کارنامه‌ها و شاهنامه‌ها می‌کشد:

محمود: شجاعت تو همی بسترد زد دفترها ————— حدیث رستم داستان و نام سام سوار<sup>۲۰</sup>

مسعود: آنکه تادست به تیر و به کمان برد ببرد ————— آب سام بل و قدر و خطر رستم زر<sup>۲۱</sup>

یوسف: ای به مهزدا اندرون هزار فریدون ————— ای به نبرد اندرون هزار تهمتن<sup>۲۲</sup>

محمود: مگو مگوی که چون کیقباد با چو جم است —————

حدیث او دگر است از حدیث جم و قباد

چوزو حدیث کنی از شهان حدیث مکن

خطا بود که تخلص کنی همای به خاد<sup>۲۳</sup>

بنابراین در مقایسه با ممدوح شاعر، شاهنامه که کارنامه شاهان و بزرگان پیشین است

ارزشی ندارد:

نام تو نام همه شاهان بسترد و ببرد ————— شاهنامه پس از این هیچ ندارد مقدار

هر کجا گویی محمود بدانند که کیست ————— از فراوانی کردار و بلندی آثار<sup>۲۴</sup>

پس از شکست مسعود غزنوی در دندانقان مرو و رویکار آمدن سلجوقیان اوضاع

اجتماعی دگرگون می‌شود. اگر سامانیان ایرانی بودند و نژادشان به بزرگان پیشین می‌رسید،

غزنویان را دست پرورد آن خاندان و تربیت یافته آن دوران می‌دانند و رشد و بالندگی زبان

فارسی و کثرت شاعران را در دستگاه غزنویان ادامه حرکت دوران سامانی، با این توجه که

امکانات مالی و قدرت و شکوه‌شان بیشتر از سامانیان بود؛ اما سلجوقیان یکباره از

بیابان‌نشینی به تاج و تخت افتادند و برخلاف سامانیان و غزنویان زبان فارسی را نیز درست

نمی‌دانستند، چه رسد به آنکه مانند سامانیان و غزنویان دانش نبشتن و خواندن داشته باشند و

تحت تعلیم قرار گرفته باشند. گویاترین سند آشفستگی نظام‌های پیشین چه از نظر کشورداری و چه از نظر مراعات پایه و مرتبه کسان، کتاب سیاستنامه تألیف وزیر مدبر این دوران، خواجه نظام‌الملک توسی است. خواجه در این کتاب در بسیاری از فصول و ابواب، روزگار خویش را با روزگاران پیشین می‌سنجد و بویژه از برافتادن سنن دیوانی و اداری و برخاستن حدود در روزگار خویش انتقاد می‌کند.<sup>۲۵</sup>

جالب‌ترین انتقادات خواجه نظام‌الملک که با موضوع مورد بحث ما مناسبت دارد انتقادات اوست در معنی «القاب»:

«و دیگر القاب بسیار شده است و هر چه بسیار شود قدر و خطرش نماند، و همیشه پادشاهان و خلفا در معنی القاب تنگ مخاطبه بوده‌اند که از ناموس‌های مملکت یکی نگاه داشتن لقب و مرتبت و اندازه هر کسی است. چون لقب مرد بازاری و دهقان همان باشد که لقب عمیدی، هیچ فرق نباشد میان وضیع و شریف، و محل معروف و مجهول یکی باشد. چون لقب امامی یا عالمی یا قاضی «معین‌الدین» بود و لقب شاگردی یا ترکی که از علم شریعت هیچ بدست ندارد بلکه خواندن و نوشتن هم نداند، لقبش «معین‌الدین» بود، پس چه فرق باشد میان عالم و جاهل و قاضیان و شاگردان در مرتبت؟... و اکنون این تمییز برخاسته است و ترکان لقب خواجگان بر خویشان می‌نهند و تازیگان لقب ترکان و به عیب نمی‌دارند...»<sup>۲۶</sup>

رویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و در مورد عمل فرمودن مردمان می‌گوید:  
 «و امروز این تمییز برخاسته است که اگر جهودی به کدخدایی و عمل ترکان می‌آید، می‌شاید. و اگر ترسا یا گبر یا قرمطی، می‌شاید. غفلت بر ایشان مستولی است نه بر دین‌شان حمیت است و نه بر مال شفقت و نه بر رعایا رحمت و نه...»<sup>۲۷</sup>

این موارد را با دو حکایت از تاریخ بیهقی می‌توان مقایسه کرد: یکی حکایت خطاب بوسهل حمدوی به لقب «شیخ‌العمید» و اعتراض خواجه احمد عبدالصمد بر آن<sup>۲۸</sup>، و دیگر حکایت ابوالمظفر برغشی یا بزغشی که وزیر سامانیان بود و پس از برافتادن دولت سامانیان به نیشابور آمد تا بقیه عمر را در این شهر به سر آرد، در این میان «قوادی» که خدمت امیرنصر می‌کرد به سبب حسن خدمت، مورد نواخت او قرار گرفت و کارش بدانجا کشید که در شهر



نیشابور بر اسبی با ساخت زر و غاشیه‌ای پر نقش و نگار می‌نشست، یعنی درست مانند خواجگان و صدور. ابوالمظفر بر غشی وقتی او را چنین دید دستور داد تا غاشیه دارش، غاشیه از زین اسب بردارد و در پای دیواری افکند، البته ماجرای این واکنش شدید به دربار غزنه کشید و از آنجا فرمانها در باب غاشیه و جناغ رسید و تشدیدها در مورد رعایت این امور رفت.<sup>۵۰</sup>

افضل‌الدین ابو حامد کرمانی یکی از معایب بزرگ ملک ارسلان را آن می‌داند که

«تمییز معتبر نداشتی، مکان امیر و سپهسالاری به مطربی دادی»<sup>۵۱</sup>

در چنین اوضاع و احوالی نه تنها از مقایسه و همانندی در دیوانهای شاعران کمتر سخن می‌رود بلکه روز تا روز کفه ترازو به سود ترجیح می‌چربد، و در این حد نیز متوقف نمی‌ماند و کار به جایی می‌کشد که دیگر اثبات برتری ممدوحان شاعر بر بزرگان، نام‌آوران پیشین دردی را دوا نمی‌کند، بنابراین به جای ممدوحان، چاکران و غلامان و افراد عادی منسوب به ممدوحان بر پیشینیان ترجیح داده می‌شوند. این ویژگی بیشتر از همه در دیوان امیر معزی، ملک الشعراء - دربار ملک‌شاه سلجوقی و ازرقی شاعر دیده می‌شود. چنین است که در دیوان امیر معزی چندین جای به شاهنامه فردوسی تعریض‌ها دیده می‌شود و به خود فردوسی تهمت‌ها زده می‌شود. نحوه تعبیر او در این موارد یادآور شیوه‌ایست که پیش از این از زبان عنصری و فرخی شنیدیم، حتی تعبیر عیان و خبر را نیز از عنصری برده است:

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ فتوح تو درستست و حقیقت  
افسانه شهنامه محالست و مزور<sup>۵۲</sup>

گفت فردوسی به شهنامه درون چونانکه خواست  
قصه‌های پر عجبانب فتح‌های پر عبر  
وصف کردست او که رستم کشت در مازندران  
گنده پیر جادو و دیوسپید و شیرنر  
گفت: چون رستم بجست از ضربت اسفندیار  
باز گشت از جنگ و حاضر شد به نزد زال زر

زال کرد افسون و سیمرغ آمد از افسون او  
 روستم به شد چو سیمرغ اندرو و مالید پر  
 من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ  
 از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمرغ؟  
 در قیامت روستم گوید که من خصم توام  
 تا چرا بر من دروغ محض بستنی سربه سر  
 گرچه او از روستم گفتنت بسیاری دروغ  
 گفته ما راست است از پادشاه نامور  
 ما همی از زنده گونیم او همی از مرده گفت

آن ما یکسر عیانست، آن او یکسر خبر<sup>۵۲</sup>

تا کسی از شهنامه و تاریخ شاهان کهن؟

تا کسی از دیوسفید و رستم و سیمرغ و زال؟<sup>۵۳</sup>

در دیوان ازرقی نیز جانب ترجیح بر تشبیه بسی سنگین تر است. این دو مورد ستایش او از  
 تورانشاه یاد آور دید گاه پیشینیان اوست در پیمودن طریق استدلال برای اثبات برتری  
 ممدوحانش بر بزرگان پیشین:

چنان کردی که در ایوان شاهان      به جای جنگهای رستم زر  
 از این پس مرترا بر زمین نگارند      تن تنها دریده قلب لشکر  
 به عون زال و رخس و پر سیمرغ      زیک تن کرد رستم پاک کشور  
 تو تنها با سپاهی گربکوشی      چو قوم عاد بر بالای اشقر  
 چنان شان باز گردانی که از بیم      برادر سبق جوید از برادر  
 «ترا سیمرغ و تیر گز نباید      نه رخس جادو و زال فسونگر»<sup>۵۴</sup>

\*\*\*

از عجائب به تواریخ درون بنویسند      که فلان جای یکی شیر بیفکند فلان



و آنگه آن نقش ببندند و همی بنگارند  
 علمی شد به جهان قصه بیژن که بکشت  
 گاه بر جامه بغدادی و گه بر ایوان  
 با سواران عجم خوک دژ آگاه ژبان  
 کشتن خوک ز بیژن بشنیدم به خبر  
 این هم نمونه‌هایی از برتری دادن‌های امیر معزی:

ایدون گمان برند که او در هنر مگر  
 رستم کجا شدست که تنها دلیروار  
 رسم قباد و سیرت نوشیروان گرفت  
 شیر سپید و دیو به مازندران گرفت؟  
 سیمرغ و ازدها به ره هفتخوان گرفت؟  
 زان ملکها که خسرو خسرو نشان گرفت<sup>۵۶</sup>  
 نام و نشان جمله کنون گم شد از جهان

\*\*\*

ز اسفندیار و رستم تا کسی بود نشان  
 اندر سپاه شاه جهان پیش از آن دو تن  
 وقت حدیث رستم و اسفندیار نیست  
 گر نیک بنگرند کم از صد هزار نیست<sup>۵۷</sup>

\*\*\*

گر شوند امروز پیدا رستم و اسفندیار  
 قطران تبریزی که ممدوحان خویش را وارثان حقیقی پادشاهان گذشت می‌داند آنان را  
 هر دو نتوانند در میدان کمان او کشید<sup>۵۸</sup>  
 در بیشتر موارد به بزرگان پیشین مانند می‌کند و از این دیدگاه در دیوان او تشبیه بیشتر از  
 ترجیح است و همین موضوع خود نمایشگر محیط اجتماعی و حرمت داشت نام و کردار  
 پیشینیان است در دستگامی که او بدان منسوب است: *بانی*

شد از شش نامدار اندر جهان شش چیز او را ارث  
 که جز باوی نیابی با کسی این شش چیز در گیهان  
 وفای ایرج و فرهنگ سلم و فرافریدون  
 زبان زال و سهم سام و دست رستم دستان<sup>۵۹</sup>

هستی تو بادگار فریدون و همچو او  
 آئین نو نمایی هر روز و راه نو<sup>۶۰</sup>

\*\*\*



فریدون همت است این شاه و دارد داد نوشروان  
 دهد داد از پی بیداد بدخواهان مغبون را<sup>۱۱</sup>

\*\*\*

امیر جستان گیتی گشا چو کاوس است  
 ابوالمعالی رستم مخالفان سهراب<sup>۱۲</sup>

که البته با توجه به رابطه پدر و فرزند رستم و سهراب و تراژیدی کشته شدن او به دست پدر، مدح جالبی نتواند بود. ترجیح نهادن‌های او نیز ازین قبیل است:  
 به بزم اندر کند پامال دستش جود حاتم را  
 به رزم اندر برد از یاد جنگش پوردستان را<sup>۱۳</sup>

گرچه از گودرز و کشوادت گهر، یک موی تو  
 بهتر از هفتاد گودرز و کشواد آفرید<sup>۱۴</sup>

حال و هوای دیوان قطران را در بر خورد با بزرگان پیشین - صرف نظر از سبک بیان - در دیوان مسعود سعد سلمان نیز می‌توان یافت، یعنی تشبیه بر تفضیل می‌چربد و اینگونه ستایش‌های او در قیاس با امیر معزی و شاعران دیگر هم عصر یا پس از او تعادل در خوری دارد. در دیوان شاعران دیگر چون عبدالواسع جبلی و عثمان مختاری غزنوی و شاعران پس از آنها چون ظهیر فاریابی و انوری ترجیح به مراتب بیشتر از تشبیه و مقایسه است که می‌توان نمونه‌های از آن را در دیوان‌های شان در این صفحات پیدا کرد:

عبدالواسع جبلی: ۱/۱۰۲۶/۱، ۱/۹۵/۱، ۱/۹۸/۱، ۱/۲۸۱/۱، ۱/۳۶۰/۱

عثمان مختاری: ۶۲۰، ۴۷۵، ۳۲۹، ۴۵

انوری: ۱/۱۰۴۰/۱، ۱/۱۴۱/۱، ۱/۱۹۸/۱، ۳۶۴/۲ و ۷۴۳/۲

ظهیر فاریابی: ۱۰۶، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۵۰

و از جمله این بیت او یاد آور تعریض‌های پیشینیان او از جمله امیر معزی به شاهنامه فردوسی است:

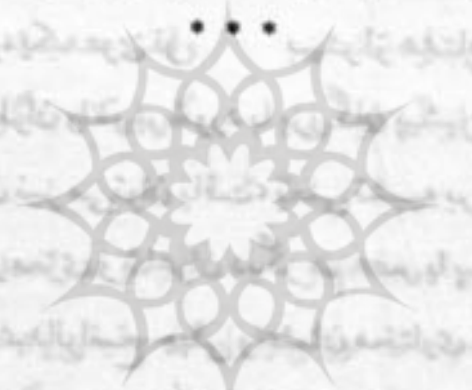
با زور بازوی تو مقرر شد به افترا  
 آنکس که وصف رستم و اسفندیار کرد!

برخی از ترجیح‌های نظامی گنجوی نیز قابل یاد آوری است:

فریدون دوم جمشید نانی  
 غلط گفتم که حشا است این معانی

فریدون بود طفلی گاوپرور تو بالغ همتی هم شیر و هم مرد  
 ستد جمشید را جان مار ضحاک ترا جان بخشد از درهای افلاک<sup>۱۰</sup>  
 \*\*\*  
 هر آنچ او نموده گه کارزار نه رستم نموده نه اسفندیار<sup>۱۱</sup>  
 گویند که بود تیر آرش چون نیزه عادیان ستانکش  
 باقد کمان این جهانگیر در مجری ناوک افتد آن تیر  
 گویند که داشت شخص پرویز شکلی و شمایل دلایز  
 با گردر کابش ارستیزد پرویز به قائمی بریزد<sup>۱۲</sup>

... ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- قابوستانه ص ۱۹۱ - ۱۹۰
- ۲- تاریخ سیستان ص ۳۲۰
- ۳- تاریخ سیستان ص ۳۱۶
- ۴- همان کتاب ص ۳۲۱
- ۵- اشعار پراکنده ص ۱۶۶
- ۶- همان مأخذ ص ۱۵۱
- ۷- اشعار پراکنده ص ۱۴۵
- ۸- همان ص ۱۵۵
- ۹- شاهنامه، ۲۵/۱
- ۱۰- همان ۱۳۷/۶
- ۱۱- شاهنامه ۳۲۷/۵ - ۳۲۸
- ۱۲- همان، ۱۱۴/۷
- ۱۳- دیوان فرخی ص ۲۲۲